



کورش بزرگ

زندگی، نظریات و اعتقادات



محمد رحیم شایگان

ترجمه خشیار بهاری



کورش بزرگ

زندگی، نظریات و اعتقادات







کورش بزرگ

زندگی، نظریات و اعتقادات

محمد رحیم شایگان

ترجمه خشایار بهاری



عنوان و نام پدیدآور:	کوروش بزرگ [ویراستار] محمد رحیم شایگان؛ ترجمه خشایار بهاری.
مشخصات نشر:	تهران: نشر فرزاد روز، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری:	۳۳۷ ص
فروست:	مجموعه مطالعات ایران باستان
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۳۲۱-۵۲۱-۷
وضعیت فهرست نویسی:	فینا
یادداشت:	عنوان اصلی: Cyrus the great : life and lore, c2018
یادداشت:	کتابنامه: ص ۲۰۸-۲۱۴
موضوع:	کوروش هخامنشی، شاه ایران، ۵۲۹ ق.م.
موضوع:	ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸-۳۳۰ ق.م
موضوع:	Iran-- History -- Achaemenians, 558--330 B.C
شناسه افزوده:	شایگان، محمد رحیم، Shayegan, Rahim
شناسه افزوده:	بهاری، خشایار، ۱۳۴۰، مترجم.
رده بندی کنگره:	DSR ۳۳۶
رده بندی دیویی:	۹۵۵/۰۱۵
شماره کتابشناسی ملی:	۷۵۶۰۰۳۷



کوروش بزرگ

زندگی، نظریات و اعتقادات

محمد رحیم شایگان

ترجمه خشایار بهاری

چاپ اول: ۱۴۰۰ تیراژ: ۱۵۰۰؛ قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

حروف نگاری: علم روز؛ لیتوگرافی: لاله

طرح روی جلد: فرشید مثقالی- ریما میناس خاچیکیان

ناظر چاپ: مجتبی مقدم؛ چاپ و صحافی تاجیک

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.

تکثیر یا تولید مجدد آن کلی و جزئی به صورت (چاپ-فتوکپی-صوت-تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون

اجازه مکتوب ناشر ممنوع و موجب تعقیب قانونی خواهد بود.

میدان ونک، خیابان گاندی شمالی، پلاک ۹، واحد ۱۰

تلفکس: ۸۸۸۸۲۲۴۷-۸۸۸۷۲۴۹۹-۸۸۶۷۹۴۴۳

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶

میدان ونک، خیابان گاندی شمالی، پلاک ۹، واحد ۱۰

تلفکس: ۸۸۸۸۲۲۴۷-۸۸۸۷۲۴۹۹-۸۸۶۷۹۴۴۳

E-mail: info@farzanpublishers.com

www.farzanpublishers.com

ISBN: 978-964-321-521-7

مجموعه مطالعات ایران باستان

ایران هزاران سال تاریخ مداوم دارد، تاریخی سرشار از فراز و نشیبهای عبرت آموز.

در این میان یکی از بارزترین جلوه های فرهنگ و تمدن مردم ایران زمین دوران باستان است، دورانی شکوهمند که تمدن بشری را پربارتر کرد و بر غنای آن افزود.

هدف از «مجموعه مطالعات ایران باستان» آن است که ترجمه مهمترین و تازه ترین آثار برگزیده راجع به ایران باستان را از هزاره های دوردست ماقبل تاریخ تا زوال ساسانیان، در دسترس فارسی زبانان قرار دهد. و نیز با نشر آثار تألیفی ایران شناسانه برجسته که تاکنون منتشر نشده اند، کمبود اطلاعات راجع به ایران باستان را جبران کند و با نشان دادن وضع کنونی مباحث تحقیقی، بر علاقه و توجه به تاریخ و زبان و دین و هنر ایران باستان بیفزاید، و از این راه شناخت مبهم و محدودی را که امروزه بر حوزه های تحقیقاتی درباره ایران سایه انداخته است، به شناختی آگاهانه و پذیرشی پویا بدل نماید و بر اهمیت فضای تحقیقات تاریخی و فرهنگی اثر گذارد.

از آنجا که میراث ایران باستان کمتر مورد توجه بوده است، می کوشیم از یاری افراد ایراندوست و حمایت معنوی و مادی همدانان آنها برای شناخت و نشر آثار ایران کهن بهره مند شویم، و در آغاز هر مجلد به نام از آنان سپاسگزاری نماییم.

امید است «مجموعه مطالعات ایران باستان» که در واقع نگاهی گسترده و گشوده به تاریخ و فرهنگ و هنر و دین و زبان و ادبیات ایران دارد، موجب گسترش دانش ایران پژوهی و تمام دوستداران و شیفتگان فرهنگ ایرانی شود.

مجموعه مطالعات ایران باستان

کتابهای این مجموعه در پنج بخش منتشر می شود:

۱) تاریخ ایران باستان

- الف) تاریخ و هنر ایلامی، شوش هخامنشی
- ب) تاریخ امپراتوری هخامنشی
- ج) دوران سلوکیان
- د) تاریخ پارتیان
- هـ) تاریخ ساسانیان

۲) تاریخ مذاهب باستانی ایران

- الف) تاریخ زردشتی
- ب) تاریخ مانوی ها در ایران باستان
- ج) تاریخ کلیسای نستوری در ایران باستان
- د) تاریخ یهودیت در ایران باستان

۳) راهنمای مقدماتی زبانهای باستانی

- الف) راهنمای زبان کهن و نوی اوستا
- ب) راهنمای زبان پارسی
- ج) راهنمای زبان سغدی
- د) راهنمای زبان ختنی
- هـ) راهنمای زبان پهلوی
- و) راهنمای زبان پارسی میانه و پارتی

۴) منابع مطالعاتی درباره ایران باستان

- کتیبه های هخامنشی
- کتیبه های بیستون، نقش رستم و تخت جمشید

۵) تاریخ ادبیات شفاهی سنتی

- حماسه و تاریخ در ایران باستان

زیر نظر و با انتخاب :

مدیر مجموعه :

پروفسور اُکثر شرُوو

دانشگاه هاروارد

کامران فانی

پروفسور محمدرحیم شایگان

دانشگاه لوس آنجلس

به سرپرستی :

تورج اتحادیه

مشاوران علمی :

ژاله آموزگار

استاد دانشگاه تهران

شاهرخ رزمجو

استاد دانشگاه تهران

داریوش شایگان

نشر فرزانه روز

فهرست

مقدمه	۵
کتابنامه	۱۸

فصل اول ۲۱

متن لوح استوانه‌ای کوروش	۲۳
منابع	۲۳
آوانویسی	۲۴
ترجمه (ترکیب متن اصلی A و نسخه رونویسی شده B)	۲۹
کتابنامه	۳۲

فصل دوم ۳۳

برآمدن کوروش: اشاراتی به جزئیات واژگان به کاررفته در متون کهن و امروزی	۳۵
کوروش و برافتادن مادها	۴۰
پیوست: آجرنبشته کوروش از اوروک	۴۵
کتابنامه	۴۷

فصل سوم ۵۳

کوروش، انشان، و آشور	۵۵
کوروش و انشان	۵۵
کوروش و آشور	۶۰
کتابنامه	۷۰

فصل چهارم ۷۳

طبع والا و بزرگمنشی کورش: استوانه کورش و الگوهای ادبی آن	۷۵
کتابنامه	۸۹

فصل پنجم ۹۳

پیام سیاسی - مذهبی استوانه کورش	۹۵
کتابنامه	۱۰۲

فصل ششم ۱۰۷

کورش و جامعه «پسافر و پاشی» جودیه	۱۰۹
کتابنامه	۱۱۴

فصل هفتم ۱۱۷

تصویر متفاوت هخامنشیان در کتاب اشعیا و زکریا	۱۱۹
کتابنامه	۱۲۶

فصل هشتم ۱۲۹

کورش و پاسارگاد: پی افکندن امپراتوری و ساخت پردیس	۱۳۱
پی افکندن امپراتوری بدور از پاسارگاد	۱۳۲
پاسارگاد پیش از کورش	۱۳۳
سر آغاز	۱۳۴
اقامتگاه و شهر	۱۳۷
اقتباس فنون سنگ کاری بیگانه و خلق معماری ایرانی	۱۴۰
نظام هوشمندانه آبرسانی	۱۴۱
کتابنامه	۱۴۷

فصل نهم ۱۵۱

کورش بزرگ و روایات تبلیغی	۱۵۳
تبلیغات در عهد باستان	۱۵۴
استوانه کورش	۱۵۶
هرودوت	۱۵۸
گزنون و کتسیاس	۱۶۰
نتیجه گیری	۱۶۲
کتابنامه	۱۶۳

فصل دهم ۱۶۹

کوزش بزرگ: حماسهٔ یک قهرمان	۱۷۱
کتابنامه	۱۷۶

فصل یازدهم ۱۷۹

کوزش بزرگ و برداشت رومیان از ایران باستان	۱۸۱
۱- خاطرهٔ کوزش در بین رومیان	۱۸۱
۲- نظرات سابق محققان دربارهٔ پارتها	۱۸۳
۳- دیدگاه رومیان در پارسیانگاشتن پارتیان	۱۸۵
۴- منزلت کوزش	۱۸۷
کتابنامه	۱۹۰

فصل دوازدهم ۱۹۳

شکل‌گیری یک خاطرهٔ سیاسی: کوزش و هخامنشیان در ایدئولوژی سلطنتی دورهٔ

سلوکی و اشکانی	۱۹۵
مقدمه	۱۹۵
هخامنشیان و اسکندر	۱۹۵
ریشه‌های هخامنشی و سلوکی در قلمروهای پسا - هخامنشی	۱۹۷
آرساکس اول و اشکانیان آغازین	۲۰۰
"شاهنشاه" پارت	۲۰۳
آرتابانوس دوم، کورش، و اسکندر	۲۰۵
اشکانیان و خاطرهٔ گذشته	۲۰۷
کتابنامه	۲۰۸

فصل سیزدهم ۲۱۵

به فراموشی سپرده شدن کورش در خاطرهٔ ایرانیان باستان متأخر از هخامنشیان ..	۲۱۷
کتابنامه	۲۲۳

فصل چهاردهم ۲۲۷

ردّ کوزش بزرگ و سلسلهٔ او در شاهنامه و بازتاب استوانهٔ کورش در سنت ادبی	۲۲۹
کتابنامه	۲۳۴
نمایه	۲۳۵

مقدمه

کتاب حاضر نگاهی دوباره به کارنامه و تاریخ کوروش بزرگ بر مبنای تحقیقات اخیر پژوهشگران، و نیز تلقی از او در عهد کهن و پس از آن است. چهره رمزآلود کوروش، وجه معماگونه خود را در طول تاریخ حفظ کرده است. در مجلد حاضر طیفی گسترده از مباحث به همراه ترجمه انتقادی نوینی از استوانه کوروش گردآوری شده است تا زمینه را برای ارزیابی جامع تر و شفاف تر تأثیر کوروش بر زمانه او و دوران پیامدش فراهم آورد. از جمله به مقولاتی چون فرآیند پیچیده تلفیق فرهنگ ایلامی و پارسی، اسلاف میانرودانی لوح استوانه ای کوروش و سیاست مدارای مذهبی او، هنر سلطنتی تلفیقی مختص کوروش در پاسارگاد، آزادی تبعیدیان از بابل، اشارات کتاب مقدس به کوروش، رجعت تبعیدیان از بابل به موطن، تصویر رفیع کوروش در جهان یونانی-رومی پس از او، اعتصام به نام وی در نسب سازی های دوره هلنی (یونانی مآبی) و اشکانی، و سرانجام به محو گسترده و شگفت انگیز نام کوروش در روایات پسین ساسانی و اسلامی پرداخته خواهد شد.

با شناخت بهتر تمدن ایلام و تلفیق آن با قومیت پارسی تا پیش از ظهور امپراتوری، ایده شاخه کورش یا "چیش پشی" هخامنشیان به عنوان شاخه ای تلفیقی از خاندان شاهی مقبولیت یافته است (برای شاخه چیش پشی، رولینگر، ۲۰۱۴؛ پاتس، ۲۰۱۶؛ هنکلمن، ۲۰۰۸؛ ۲۰۱۱؛ شایگان، ۲۰۱۲). کاوش های بیشتر در گل نبشته های ایلامی تخت جمشید، درک بهتر سنن فرهنگ ایلام را در پی داشت، کاربرد زبان ایلامی در امور دیوانی و تداوم استفاده از شمایل نگاری نوایلامی در نقش مهرهای دوره صدر هخامنشی را روشن کرد و به تقویت دیدگاه بالا انجامید (گریسن و روت، ۲۰۰۱؛ گریسن ۲۰۱۸). عنصر ایلامی در برداشت ما از

کوروش و شاخه چیش پشی شاهان هخامنشی نمود بیشتری یافته (که تا حدی اقتباس عنوان "شاه انشان" توسط کوروش و اجداد او را توضیح می‌دهد)، ظهور نام ایزدان ایلامی در گل‌نشته‌های ایلامی تخت جمشید را توجیه کرده، و مشوق اتخاذ دیدگاهی اصلاحی در قبال انحصار عنصر فرهنگ پارسی در دوره صدر هخامنشی است. چند مقاله در مجلد حاضر، که در ادامه به مرور آنها خواهیم پرداخت، ضمن تأکید بر زمینه میانرودانی لوح کوروش و رویه سیاسی-مذهبی او، و نیز ریشه‌های مادی، لودی و ایونی هنر و معماری هخامنشی، دیدگاهی سنجیده‌تر از جهان کوروش را به‌دست می‌دهند.

به‌ویژه فرآیند تلفیق فرهنگ پارسی و ایلامی (اگر اصلاً آن‌گونه بوده باشد که پژوهشگران اخیراً مدعی آن شده‌اند)، به دلیل تسلط یکباره شاخه چیش پشی نیاکان کوروش بر انشان و اعمال فشار گریز ناپذیر آن بر حکومت نوایلامی، احتمالاً چنان پیوسته و یکدست نبوده است (مقاله واترز در این مجلد). همچنین استفاده کوروش (و نیاکان او؟) از عنوان "شاه انشان"، الزاماً به معنی تلفیق فرهنگی با ایلام نیست و می‌تواند از انگیزه‌های دیگری نشأت گرفته و الزام‌آور شده باشد. کاربرد این عنوان در منشور کوروش و دیگر اسناد بابلی، می‌تواند واکنشی به اقتضای ذهنی مخاطبان بابلی آن بوده باشد که شاید حشمت سلطنت را ذاتاً با مراکز مدنی مرتبط می‌دانسته‌اند و بنابراین کاتبان کوروش نیز او را به شهر پُروجهه انشان پیوند زده‌اند (مقاله واترز و آستروناخ). دلیل دیگر تأکید کاتبان بابلی کوروش بر تبار انشانی او می‌تواند از خواست آنان به معادل پنداشتن کوروش و سپاه ایلامی/ انشانی‌اش (که در سنت کتیبه‌نویسی بابل از دوره دودمان اور سوم [از یک و نیم هزاره قبل]، به "ویرانگر" معروف بوده‌اند) با سپاهیان اومان منده ریشه گرفته باشد که از سرنگونی نبونئید ظالم توسط او خبر می‌دهد (مقاله شودیگ).

ردّ تلفیق فرهنگی با ایلام، با آغاز ساخت و سازهای کوروش در پاسارگاد و روی آوردن وی به یک سبک هنری بدیع، از این هم کم‌رنگ‌تر می‌شود. الگوی سبک هنر و معماری کوروش را باید در آشور، لودی و ایونی جستجو کرد. تأثیر آشوری در نگاره‌های پاسارگاد مشهود است و سازه‌های آبیاری آن نیز باید ملهم از نمونه‌های متقدم آنها در غرب آناتولی و شاید هم ایلام باشد، اما در هر حال هنر پاسارگاد در کل نمایانگر یک سبک نوین سلطنتی، و بازتاب‌دهنده هویتی پارسی است (مقالات آستروناخ، بوشارلا و بروسیوس).

اصول بنیادین فلسفه سیاسی کوروش از گرایشی به رعایت سنن اجتماعی و دینی مردم

کشورهای تابعه، به‌ویژه در قلمرو مذهب خبر می‌دهد. کورش در لوح استوانه‌ای خود همچون پادشاهان بابل، مردوک را حرمت نهاده و از ارتباطی خاص با او سخن رانده است که وی را "برگزیده خود" در ابقای معابد خدایان سومد و اکد می‌خواند (مقاله پُنگراتز-لیستن). جای شگفتی هم نیست که کُورش در متن منتسب به "اِسعیای دوم" در کتاب مقدس و در موضوع تخریب اورشلیم و جودیه در قرن ششم پ.م، "برگزیده یهوه" نمایانده شده است. بنابراین کاتبان کورش در "مسیح یهوه" نامیدن او در متون مقدس بی‌تأثیر نبوده‌اند که بازگشت تبعیدیان به موطن و مجاز کردن آنان به ساخت دوباره معبد را ممکن کرده است (مقاله سوینی).

این سنوال پیش می‌آید که آیا کورش (مشابه برخوردش با روحانیت بابل) درصدد حفظ (یا ارتقاء) موقعیت روحانیت، در ازای مسیح خوانده‌شدن خود در متون مقدس برآمده است یا نه؛ که در این صورت، روحانیت مزبور قادر به جایگزینی خود با سلاله حضرت داوود، به‌عنوان رهبران جامعه یهود در دوره "دوم معبد" شده و خود کورش نیز به‌منزله فرمانروای خیرخواه مرمت‌کننده معبد نمایانده شده است.

تلقی بسیار متفاوت از کُورش در دوره پساباستان متأخر و اوایل دوره اسلامی پرسش برانگیز است: وی در روایات یونانی و جهان یونانی-رومی حضوری سرزنده دارد، اما در روایات سنتی ایرانی رد چندان از او برجای نمانده است. عوامل چندی بر فراموشی خاطره کورش در ایران باستان دامن زده است که از جمله آنها می‌توان به قطع نسل شاخه چیش‌پشی شاهان هخامنشی در خود دوره مزبور، پس از به‌قدرت رسیدن داریوش اشاره کرد که به‌رغم پیوند زدن شجره خود به کورش، گویا مسئول اصلی محو آوازه کورش نیز بوده است. مقام کورش در آثار نویسندگان کلاسیک یونانی و رومی، تا حد پادشاه نمونه‌ای ارتقاء یافته و به او خصلت‌های قهرمانانه و بعضاً افسانه‌ای نسبت داده‌اند؛ و همین ضامن حضور مستمر وی در سنت ادبی جهان کلاسیک تا پایان دوره آن شده است. محتمل می‌نماید که روایات هرودوت، گزنفون، و کتسیاس، برگرفته از "افسانه‌های کورش" باشد که با هدف جذب هرچه بیشتر مخاطبان، توسط عوامل خود وی دهان بدهان می‌گشته است (مقالات بروسیوس و یکمن).

بنابراین جای شگفتی نیست که شخصیت کورش در بین نویسندگان و اشراف رومی چنان مقبولیتی یافته و شاید هم او را به‌منزله چهره‌ای نمونه‌ای می‌نگریسته‌اند (مقاله اشلوده).

تلقى از کورش در عصر یونانی مآبی و اشکانی دستخوش پیچیدگی هایی می گردد. از یک سو نام وی را در نسب سازی های جور و واجور خاندان های یونانی-ایرانی جهت مشروعیت بخشی به بلندپروازی های سیاسی می یابیم و از سوی دیگر با روی کار آمدن خاندان اشکانی، وجهه او که قبلاً در ادامه همان دوره هخامنشی به چالش گرفته شده بود، در سرزمین های ایرانی در هاله ای دیگر از ابهام فرو می رود؛ چرا که شاهان دودمان مزبور نسب خود را به نیای نام دهنده شان، ارشک می رساندند [و نه به کورُش]. بنابراین حتی بدون ملحوظ کردن جهان بینی مزدایی در تاریخ نگاری ساسانی، که محو حافظه تاریخی در بین نخبگان ساسانی را در پی داشت، خاطره کورش خواهی نخواهی به تاریخ می پیوست (مقاله دریایی). از همین رو است که در ادبیات متقدم فارسی دری، تنها بازتاب خفیف مضمون واری از اصل کارنامه کورش و هخامنشیان را در قالب تاریخ سنتی (شفاهی) ایران، برای مثال در شاهنامه فردوسی می یابیم (مقاله داویدسن).

مَت واترز در مقاله خود به آزمودن شماری از نام جاها و مصطلحات فنی مرتبط با تاریخ صدر هخامنشی و ایلام پرداخته است تا گستره تغییر پذیری بازسازی تاریخ عصر کورش، با شواهد ناچیز و مبهم آن را بنمایاند. از جمله نام جاهای بررسی شده، انشان و پارسو(م)اش، و تغییر اطلاعات آنها در پهنه سیاسی ایلام و سرزمین پارسیان است. پارسوماش احتمالاً اطلاقی به سرزمین پارسیان، پیش از گسترش قلمرو آنان به انشان بوده است. واترز بر مبنای دو متن از آشوربونی پال (+1311 ABL; 961 ABL) با موضوع دشمنی بین پارسیان و ایلامیان، و با فرض آن که منازعات مزبور نتیجه گسترش قلمرو پارسیان به انشان به رهبری شاخه "چیش پشی" خاندان هخامنشی بوده، مفهوم تلفیق پارسی و ایلامی در سده هفتم پ.م. را چندان یکدست نمی داند. وی می نویسد: "نمی دانیم این مردم برای چه با هم جنگیده اند. وسوسه می شویم آن را با گسترش آغازین پارسیان به رهبری اسلاف کورش بزرگ مرتبط کنیم، اما در حال حاضر راهی برای تثبیت این ادعا نداریم. در هر حال فرض یکدست و پیوسته بودن فرآیند ادغام ایلامیان و پارسیان گمراه کننده است". یک واژه مهم بررسی شده دیگر، لیلیو در استوانه کورش، و امکان چندمنظوره بودن کاربرد آن در متن است که تعیین دقیق نسبت کورُش بزرگ با جد او چیش پش را ناممکن می کند؛ زیرا هم "پدرِ پدر بزرگ" و هم "پدرِ پدر بزرگ" معنی می دهد. مورد دیگری که واترز مطرح می کند، واژه صیحو به معنی "جوان؛ بی اهمیت" در متن استوانه سپیارِ نبونید است که

برافتادن مادها به دست کورُش را گزارش می‌کند. اجماع عموم محققان بر این است که در استوانه نبونید، کورُش، "شاه انشان" به منزله عامل مردوک/ ایزدان در برانداختن مادها نمایانده شده است؛ زیرا نبونید هم‌زمان به فعالیت‌های ساخت و ساز خود مشغول است. اما واژه صحری به دنبال اَرَسو به معنی "بنده او" سنوال برانگیز است: آیا بدان معنا است که هنگام اشاره به کورُش، شاه انشان را بنده جوان مردوک/ ایزدان خوانده، و یا محتمل‌تر از آن، به بنده بی‌اهمیت مردوک/ ایزدان اشاره می‌کند. سرانجام به معنی دوگانه فعل نَدو (نصب/ ویران کردن) در توصیف نیایشگاه‌هایی اشاره شده که کورُش در لوح استوانه‌ای خود، فرمان بازگرداندن تندیس ایزدان به آنها را داده است: معلوم نیست این نیایشگاه‌ها از مدت‌ها پیش "ثبیت" و یا [بنابر معنی دیگر،] "ویران" شده بوده‌اند. واترز معتقد است گزینش فعل نَدو توسط کاتبان کورُش عمدی بوده است: "ابهام نهفته در واژه نَدو تأکید بر دو نکته را ممکن می‌کند: معابد مزبور هم کهن بوده و هم به دلیل بی‌لیاقتی نبونید از مدت‌ها پیش مورد بی‌توجهی نیز قرار گرفته بودند. بنابراین کورُش بدین گونه با مرمت آسیب‌های وارده از قبل، و هم‌زمان با رعایت سنت‌های دیرین، معیارهای کهن بابلی را حرمت نهاده است."

هدف مقاله دیوید آستروناخ درباره کورُش، انشان، و آشور، اصلاح مفهوم تلفیق فرهنگ ایلامی و پارسی است که اخیراً در بین محققان هواداران بسیاری یافته است؛ بدان معنا که ضمن پذیرش تأثیر عنصر ایلامی در تکوین قومیت نوین "پارسی"، اهمیت هنر و معماری و نیز ایدئولوژی سیاسی آشور، ماد، لودی و ایونی و دیگر اسلاف پارسیان را نیز باید در فرآیند ادغام در فرهنگ هخامنشی در نظر گرفت. آستروناخ به دقت چند شاخص آشنا را برای نمایاندن تصویری دقیق‌تر از عناصری می‌آزماید که شاخه چیش‌پشی نیاکان کورُش از فرهنگ‌های مزبور وام گرفته بوده است. از جمله باید به تحلیل اثر مهر* PFS 93 (از گل‌نشته‌های ایلامی تخت جمشید)، با نقش سوارکار نیزه به دست در حال غلبه بر دشمنی (ایلامی؟) اشاره کرد که بر آن گزاره "کورُش، انشانی، پسر شِس‌پش [= چیش‌پش به پارسی باستان] کنده شده و صاحب مهر باید جدِ هم‌نام کورُش بزرگ باشد. آستروناخ شمایل‌نگاری نقش مهر را به پیروی از تحقیق گریسن (۲۰۱۱)، با عناصری از هنر آشوری، و نه مطابق معمول، ایلامی از شوش مرتبط دانسته و نظر او بر این پیش‌فرض استوار است که در میانه سده هفتم پ.م، اشیاء و دست‌سازها بین آشور و انشان، و نه انشان و شوش رد و بدل می‌شده‌اند (گریسن، ۲۰۱۱، ۳۹۷؛ ۴۰۰). نبشته روی اثر مهر مزبور، که در نگاه نخست

موید ریشه ایلانی (انسانی) شاخه چیش پشی می نماید، بیشتر نمایانگر میل پارسیان دوره کورش اول به تثبیت ادعای خود بر انشان به عنوان "منزلگاه قطعی و هم‌شان خاندان شاهی چیش پشی"، در برابر مدعیان شوشی ایلانی است. استفاده بعدی کورش بزرگ از عنوان "شاه انشان"، از جمله در لوح استوانه‌ای او، با خطاب قرار دادن بابلیان، واکنشی به این ذهنیت میان‌رودانی است که حشمت سلطنت را با مراکز مدنی عمده در پیوند می‌دانسته‌اند. پس ارجاع کورش به "شهر انشان" به‌عنوان مرکز سلطنتش، قدرت او را در قالب ساختار میان‌رودانی آن متجلی کرده و بدین‌وسیله آن را بیش از پیش مقبول مردم بابل می‌گردانده است. اما آستروناخ در مبحثی مهم‌تر به بررسی تأثیر آشوری در پاسارگاد، و اقتباس نگاره‌های آشوری در دروازه R و کاخ S، یعنی در قلب پایتخت کورش می‌پردازد. وی استدلال می‌کند که اهمیت حضور شمایل‌نگاری آشوری، هرچند در قالبی بازنگری شده در توافق با هویت پارسی (و در تلفیق با عناصری از دیگر فرهنگ‌های تابعه چون فنیقی)، کماکان گواه مهم تلقی کورش از خود به‌عنوان میراث‌دار قدرت آشور تلقی می‌شده و اشاره او به آشوربنی‌پال به عنوان یکی از اسلافش در متن استوانه نیز شاهی دیگر بر صحت این مدعا است.

پاسارگاد و ریشه‌های سبک معماری و هنری آن موضوع مقاله اندیشمندانه رمی بوشارلا نیز هست. بوشارلا نه فقط از اراده سیاسی و مهارت سازمان‌یافته نهفته در ورای بناهای پاسارگاد خبر می‌دهد که با توجه به غیبت اکثر اوقات کورش در آن [به‌دلیل حضور مستمر در لشکرکشی‌ها] اهمیت بیشتری نیز می‌یابد، بلکه دشواری‌های ساخت کاخ‌ها و بوستان بزرگ شاهی را نیز برمی‌شمرد. از جمله ویژگی‌های چشمگیر پاسارگاد، که برخی قبلاً شناخته شده و بقیه را نیز اخیراً شناسایی کرده‌اند، نبود استحکامات و برج و بارو در آن، برخلاف شهرهای حصاردار میان‌رودان است؛ و این می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که "کورش قلب قلمرو امپراتوری خود را کاملاً امن می‌پنداشته و شاید هم در پی اثبات سرشت صلح‌آمیز سرزمین خاستگاهی‌اش بوده است". اشاره فکربرانگیز دیگر بوشارلا، چشم‌انداز بوستان شاهی پاسارگاد، طراحی هندسی و گستره آن (در تقابل با همتهای کوچک‌تر آشوری واقع بر تپه‌ها)، و منزلت آن در کل مفهوم معماری محوطه است. هرچند پژوهش‌ها درباره ریشه‌های این بوستان هخامنشی هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است، اما پاسارگاد را باید اولین نمونه از یک "پردیس" ایرانی دانست. برپاسازی بوستانی به گستردگی پردیس

پاسارگاد در بیابان خشک "دشت مرغاب"، مستلزم سازه‌های آبیاری پیشرفته، یعنی ترکیبی از سد، آب‌انبار، و ترعه‌های آبرسانی بوده است که هرچند فناوری و مصالح ساخت آنها (مانند قطعات مکعب سنگ چین به جای آجر)، می‌تواند از عناصر معمول در دیگر محوطه‌ها (چون چغازنبیل) تأمین شده باشد، اما کل سامانه مزبور یک نوآوری ایرانی شمرده می‌شود. بوشارلا در مفاهیم هنری و معماری نگاره‌ها و بناهای پاسارگاد نیز فلسفه مشابهی را ردیابی می‌کند که درکنار هم نمایانگر سبک هنر و معماری نوین سلطنتی، در قالب برآیند سنجیده‌ای از فنون و سبک‌های رایج در چهارگوشه قلمرو امپراتوری است. این مفهوم تلفیقی منحصر به فرد ایرانی، به دست کورش و (شاید هم) نخبگان قلمرو امپراتوری چندملیتی او شکل گرفته است.

مقاله هانز پیتر شودیگ در کتاب حاضر دو هدف را مدنظر دارد: اول ارائه یک ترجمه نوین انتقادی از متن استوانه کوروش (که در مواردی حساس از ترجمه‌های قبلی فاصله می‌گیرد)؛ و دوم ارائه تعبیر دقیق محتوایی (بعضاً با رجوع به منابع مورد استفاده قرار گرفته در تدوین آن). یکی از موارد شاخص انحراف ترجمه شودیگ از همتاهای قبلی، اثبات وام‌گیری متن استوانه از مضامین متداول در کتیبه‌های بابلی، مانند "حماسه خلقت" (انومه ایش) و "رویدادنگار اِساگیل" است. از جمله مضامین مشترک استوانه با حماسه خلقت بابلی، خیرخواهی پادشاه است: مردوک به لطف قابلیت خود در کاوش در قلوب و افکار ایزدان و مردمان، شاهی درستکار را یافته و مقامش را چنان ارتقاء می‌بخشد تا منویات او را برآورده سازد ("مردوک، خدای بزرگ، که حافظ مردم خویش است، با خرسندی به کردار نیک و نیت خیر وی نگریست [تأکید از نویسنده] (استوانه کورش، دوم، سطر ۱۳ و ۱۴؛ برگرفته از مقاله شودیگ در همین مجلد). شودیگ نشان می‌دهد که مضمون درستکاری و خوش‌قلبی کورش در متن استوانه، تلمیحی به نام (و کارکرد) مردوک است؛ مانند شوزه در حماسه خلقت بابلی (به معنی "آن که از قلوب [مردم] آگاه است"؛ "آن که اذهان [ایزدان/شاهان] را می‌خواند"). بنابراین محتمل است که مضمون مزبور را علما یا کُتاب بابلی آشنا با متون ادبی کهن، و با رجوع به "الهیات شوزه" وضع کرده باشند تا بدین وسیله برگزینش کورش توسط مردوک تأکید کنند. دیگر مضمون‌های غالب در استوانه کورش، مانند برافتادن فرمانروایی سرکش و احیای موقعیت خدایان و مرمت معابد آنان را باز هم در حماسه خلقت می‌یابیم: هریک از آنها بنوبه خود مکمل تصویر کورش به عنوان شاهی درستکار و

مرمت‌کننده است که مردوک قلب او را کاویده و خیرخواهش یافته است. شودیگ نشان می‌دهد که هردو مضمون در "رویدادنگارِ اِساگیل"، که هدف اصلی تدوین آن ارائه دستورالعملی برای شاهان بابل در توافق با منویات مردوک و منافع بابل است، متحول و متکامل‌تر شده‌اند: مردوک نه باید (با گرویدن به آیین‌های نابجا و اجرای آداب ناصواب) نادیده گرفته، و نه (با ساخت معبدی رقیب با اِساگیل) با آن ضدیت شود. مردم بابل هم نباید مورد ظلم شاهانی ستمگر قرار گیرند، زیرا موجب می‌شود که مردوک غضب دشمنان بربر را علیه آنان برانگیزد. کُتاب بابلی تنظیم‌کننده لوح استوانه‌ای با تأکید بر هویت انسانی کورش به جای تبار پارسی وی، برآن بودند تا شاه "انسانی" و افراد او را (که در سالنامه‌های بابلی به نابودکنندگان دودمان اور سوم مشهور بودند) با اقدام مشابه مردوک درباره سپاهیان "بربر" گوتی و اومان منده و هجوم آنان بر شاهان ظالم میانرودان در گذشته منطبق کرده و او را عامل مجازات نبونید "ظالم" به‌خواست مردوک بنمایانند. در واقع آن‌گونه که شودیگ متذکر می‌شود، کُتاب بابلی "گزاره انشان و اومان منده را از یک‌سو برای دامن‌زدن به بحران پیش‌رو، و از سوی دیگر برای بشارت روند معجزه‌آسای وقایع صلح‌آمیز پایانی در بابل در متن استوانه گنجانده‌اند".

مقاله بانو بیته پُنگراتز-لیستن نیز به لوح استوانه‌ای کورش پرداخته، اما بیشتر با وجه اجتماعی و دینی آن سروکار دارد. وی در یک کلام به این مبحث می‌پردازد که آیا سخاوت کورش در مواجهه با مردم و ایزدان بابلی، که در لوح از آن سخن رفته، ویژگی منحصر به شاه ایرانی بوده و یا در جهان چندخدایی، با فرهنگ سیاسی دولت‌شهری سومر و بابل در خاور نزدیک باستان نیز مسبوق به سابقه بوده است. مقاله وی با این ملاحظه کلی آغاز می‌شود که جنوب میانرودان متشکل از مجموعه دولت‌شهرهایی با یک سنت فرهنگی فراگیر، با نخبگانی بوده است که طبعاً جهت برآورده ساختن مطالبات اقتصادی، فرمانروایان خود را به اتخاذ سیاست‌های فرامنطقه‌ای با هدف حفظ وجهه اجتماعی فرامی‌خوانده‌اند. با این‌همه فاتحانی چون نرام‌سین اکدی (نیمه دوم هزاره سوم پ.م.) پیروزی بر شمار بسیاری از شهرها و تسلط بر آنها را مستقیماً به ایزدان شهرهای مزبور (و نه به اتحاد با نخبگان آنها) منتسب کرده و بدین‌وسیله آن ایزدان را واسطه اصلی شهر مفتوح و شاه فاتح قرار می‌دادند. نویسنده مقاله توسل مستقیم نرام‌سین به ایزدان شهرها را سرآغاز همان سنتی می‌داند که سرانجام به‌شکل‌گیری سنت اجتماعی-دینی بازتاب یافته در استوانه کورش انجامیده است. کورُش

در بخش مقدماتی متن لوح، رابطه خاص خود با مردوک (که او را برگزیده است) و نیز با دیگر ایزدان سومر و اکد را ترسیم می‌کند. آنها به‌خواست مردوک به معابد خود بازگردانده شده و به‌دنبال آن کورش (مانند مورد نرام‌سین پیش از خود) خواستار حمایت مردوک شده و از مردوک و پسرش نبو، عمری طولانی برای خود می‌طلبند: "باشد همه ایزدانی که من به شهرهای مقدس آنان بازشان گرداندم، همه‌روژه برای عمر دراز من به درگاه بِل و نبو دعا کنند، الطاف آنها را برای من بطلبند، و باشد که به‌سرور من مردوک بگویند «درازباد عمر کورش، که تو را می‌پرستد، و کمبوجیه، پسر او، همانان که معابد ما را برپا نگاه می‌دارند تا مدت‌های مدید!»" (استوانه کورش، دوم، سطر ۳۳ تا ۳۶؛ بنگرید به فصل شودیک در مجلد حاضر). پُنگراتز-لیستن همچنین یادآور می‌شود که استوانه کورش بر پایان‌بخشیدن به ارباب شهروندان بابل به‌دست نینوئید تأکید کرده است؛ آنجا که می‌گوید "من فلاکت آنها را پایان دادم" و "آلام آنها را به‌سر آوردم" (آنهوستون اوپشیه اوشپطیر سرمشونو). بنابراین قاعدتاً موقعیت ممتاز شهروندان و روحانیون بابل محفوظ مانده است.

ماروین سویی به دوگونه تلقی از کورش بزرگ و خاندان هخامنشی در روایات کتاب مقدس پرداخته است. از یک‌سو کُتب اِشعیا، عزرا-نحمیا، و رویدادنگارها، ضمن نام بردن از کورش، از او به نیکی یاد کرده‌اند (اشعیا حتی او را تارتبه مسیح ارتقاء داده است)؛ و از سوی دیگر پیشگویی‌های کتاب دوازده نبی (مانند حجی و زکریا)، برخوردی دشمنانه با خاندان هخامنشی داشته و آن را مانعی بر سر استقرار دوباره سلاله حضرت داوود در جودیه دانسته است. دلایل این برخورد دوگانه، محور مقاله سویی را تشکیل می‌دهد. متون اشعیاى دوم از سده ششم پ.م. و از دوره‌ای است که یهودیان هنوز طعم تلخ شکست از آشور در اواخر سده هشتم پ.م. را بیاد داشته و به‌تازگی تبعید به بابل و تخریب اورشلیم و جودیه در سده ششم را تجربه کرده بودند. اشعیاى دوم از این‌رو شاهنشاه هخامنشی را "مسیح یهوه" می‌خواند که بنا است بازگشت یهودیان به‌موطن، بازسازی اورشلیم و مرمت معبد آن را عملی کند. از این دید باید گفت بحث استقلال سیاسی یهودیان مطرح نیست. سویی می‌افزاید دشمنی با هخامنشیان، که تلویحاً از پیشگویی‌های زکریا و حجی از سال دوم داریوش و بدون نام بردن از کورش برمی‌آید، می‌تواند از آشوب‌های فراگیر ایران در سال اول جلوس داریوش سرچشمه گرفته باشد که وی هم‌زمان با چندین "شاه دروغین" می‌جنگیده است. حال و هوای حاکم بر پیشگویی‌ها را می‌توان به برگشتن نظر یهوه از

هخامنشیان، و عزم او به احیای سلطنت سلالهٔ داوود (ع) تعبیر کرد که عملاً به معنی استقلال یهودیان از قلمرو هخامنشی است. سوینی نتیجه می‌گیرد از آنجا که هخامنشیان در این مقطع سقوط نمی‌کنند، "پیشگویی زکریا را مانند متنی آخرالزمانی تعبیر می‌کنند که از پیروزی یهوه در آینده‌ای دوردست خبر می‌دهد".

ویلیام اشنیدواینند در مقالهٔ خود، یهودیان جودیه را (که با سقوط بابل خودبه‌خود به تصرف کورش درآمد)، جامعه‌ای فروپاشیده با ارزش اقتصادی، سیاسی، و نظامی ناچیز برای هخامنشیان می‌خواند. وی با تکیه بر کاوش‌های اخیر باستان‌شناسی، بررسی قانع‌کننده‌ای از جامعهٔ فروپاشیدهٔ قرن ششمی یهود جودیه ارائه می‌دهد که مشخصه‌های باز آن، اُفت شدید جمعیت، فقدان یادمان‌های معماری (که در سده‌های پنجم و چهارم پ.م. در دورهٔ پساتبعید در ادامهٔ حکومت هخامنشیان، مقطعی از ساخت و سازهای یادمانی را از سر می‌گیرد)، محو شواهد تبادلات تجاری با خارج (به‌ویژه افت واردات سفال از یونان)، و کاهش اسناد دیوانی است (که از دورهٔ استیلای بابل آغاز شده بود و تازه در سده‌های چهارم و سوم پ.م. رو به فزونی می‌گذارد). همهٔ اینها نمایانگر فقدان یک تشکیلات اداری منسجم در جودیهٔ سدهٔ ششم پ.م. است. آن‌گونه که اشنیدواینند استدلال می‌کند، "طبیعتاً ساختارهای سیاسی عصر آهن متأخر با تخریب جودیه به‌دست بابلیان برچیده شده" و کورُش عملاً میراث‌دار جامعه‌ای فروپاشیده بوده است. اشنیدواینند همچنین به بررسی انگیزه‌هایی می‌پردازد که می‌توانسته است مشوق بازگشت یهودیان تبعیدی بابل به جامعهٔ فروپاشیدهٔ جودیه بوده باشد. از جملهٔ عناصر مؤثر در رجعت اول آنان به موطن، باید به اعتصام ایشان به هویت دینی، وضعیت بد اقتصاد بابل و تشویق آنان به مهاجرت توسط دولتمردان پارسی، و بی‌خبری احتمالی آنان از شرایط دشواری اشاره کرد که در جودیه انتظارشان را می‌کشیده است.

دانیل بکمن به بررسی روایات مختلف ولادت کورُش در آثار هرودوت، کتسیاس، و گزنفون پرداخته است که به اعتقاد او، هریک به اقتضای مخاطبانی متمایز و برای اهداف سیاسی خاص بافته شده‌اند. بکمن بحث خود را با این ملاحظه آغاز می‌کند که کورش ابتدا با اتخاذ معیارهای ایدئولوژیک و ادبی بابلی، خود را تداوم‌بخش سنت‌های سلطنتی میانرودان نمایانده است. همان‌گونه که در زمان حیات معیارهای فکری و ایدئولوژیک فرهنگ‌های فتح شده را اقتباس می‌کرد، افسانهٔ زایش او نیز که پس از درگذشتش رواج یافته،

رویه مشابهی را در پیش گرفته و به اقتضای اهداف و تبلیغات سیاسی مدّ نظر، اشکال متفاوت به خود گرفته است. این حکم برای روایات هرودوت، گزنفون، و کتسیاس از آنچه "افسانه کورش" خوانده می‌شود نیز صادق است و بدین گونه باید هریک را به مثابه مطالعه‌ای موردی در روند ارتباط تصویر کورش با "درک عموم از حیات او"، به عنوان عنصر کلیدی تحکیم تخت سلطنت مورد بررسی قرار داد.

ماریا بروسئوس در مقاله خود به بررسی شواهد حیات، هویت، و کارنامه کورش پرداخته و متذکر می‌شود که سرشت چند لایه داده‌های مرتبط با کورش، بر جنبه معمایی شخصیت تاریخی او دامن زده است. بروسئوس به بازسازی تصویری احتمالی از هویت کورش بر مبنای شواهد خاور نزدیک باستان پرداخته است که بنابر آن، اجداد بلا فصل او یک خاندان سلطنتی انشانی با ویژگی متمایز چیش‌پشی-پارسی، بازتاب یافته در اشکال تازه هنر انشانی تأسیس کرده‌اند. اما این ویژگی مانع کورش از جذب عناصری از دیگر فرهنگ‌ها و وام‌گیری از آنها نشده است؛ چنان‌که می‌توان وی را "شاه تداوم‌بخش عظمت پادشاهان آشور، لودی، ماد و ایلام پنداشت". بروسئوس به وجه دیگری از هویت کورش نیز می‌پردازد که همان روایات مورخان کلاسیک از اوست. جنبه داستانی بخشیدن به زندگی کورش در آثار کلاسیک، دربردارنده شماری شاخصه کلیدی است که رد آنها را در سرگذشت قهرمانان دوران پسین و حتی مدرن نیز می‌یابیم؛ چنان‌که می‌توان گفت "در توصیف‌های قهرمانانه و داستانی از چهره کورش، از فنون ادبی و مضمون‌هایی چون زمینه‌ای مرموز، طبعی آزاده و شریف، شخصیتی پیچیده، رزمنده‌ای توانمند و هم‌زمان مسلط بر خود، و با حداکثر قابلیت اعمال سیاست در گردش امور استفاده کرده‌اند که امروزه نیز در خلق چهره‌های پهلوانی/داستانی رایج است". اما سرآمد نظرات بروسئوس آنجا است که می‌گوید سخن‌سرایی منابع کلاسیک درباره کورش هم نتوانسته است تأثیرپذیری احتمالی عناصر کلیدی "افسانه کورش" از تبلیغات خود او، با هدف "حک کردن خاطره فراموش نشدنی فرمانروایی‌اش در گستره تاریخ اسلافی بزرگ" را مکتوم نگاه دارد.

مقاله مارک یان اولبریخت به مرور پیوندهای خاندان‌های پسا-هلنی در جهان ایرانی (و فرمانروایان پونتوس و کوماژن) با هخامنشیان، و انگیزه پادشاهان سلوکی و اشکانی در رساندن نسب خاندان‌های سلطنتی خود به هخامنشیان و کورش می‌پردازد (اولبریخت کورش را "هخامنشی"، و نه از شاخه مُجزای "چیش‌پشی" می‌داند)؛ هرچند این فرآیند در

دوره پارت‌ها و با پیدایش ارشک به عنوان نیای نام‌دهنده ایشان در اوایل سده دوم پ.م. اندکی رنگ می‌بازد (برخلاف فرمانروایان کوماژن و حوزه دریای سیاه که به روند سابق ادامه می‌دهند). از آنجا که اشکانیان اولین امپراتوری ایرانی پس از فروپاشی هخامنشیان را شکل داده و آرمان‌های خود را به دستاوردهای گذشته هخامنشیان پیوند می‌زدند، نیاز چندانی هم به نسب‌سازی و رساندن تبار خود به هخامنشیان حس نمی‌کردند. بنابراین به اعتقاد اولبریخت، گرچه پارتیان نیازی به نسب‌سازی نداشته و ایدئولوژی شاهنشاهی خود را به ارشک پیوند زده‌اند، اما خاطره هخامنشیان را فراموش نکرده بودند. "اشکانیان یک ایدئولوژی سلطنتی خاص خود، با مرجعیت ارشک/ آرساکس را سامان دادند که ارتباطی واقعی یا ساختگی با هخامنشیان نداشت. جالب توجه است که اشکانیان به‌رغم شباهت‌های گوناگون با هخامنشیان، خود را از اعقاب ایشان ندانسته و مدعی هیچ ارتباطی نیز با شهربان‌های هخامنشی نشده‌اند".

مقاله جیسین شلوده به بررسی تلقی از کوروش (و از ایران باستان) در آثار نویسندگان دوره متأخر جمهوری روم و متقدم عصر امپراتوری مزبور پرداخته و متذکر می‌شود به‌رغم ارجاعات اندک به کوروش بزرگ در نوشته‌های رومی، دیدگاه آنان به ایران باستان پررنگ و پیچیده است. وی می‌گوید برخلاف تلقی منفی رومیان از امپراتوری پارت در مرزهای شرقی (که یکی از انگیزه‌های وجودی روم شمرده می‌شد)، تلقی مثبت آنان از کوروش ما را به وجود طرز فکرهای متفاوت رومیان در مواجهه با اشکانیان و ایران باستان رهنمون می‌سازد. در یک کلام می‌توان گفت رومی‌ها به‌رغم آگاهی از پیوند پارت‌های رقیب و همسایه خود ("پارسیان جدید" آنها) با کوروش، او را محترم می‌شمردند. حتی پیوند پارتیان با کوروش با گذشت زمان، به شکل‌گیری شناخت و حرمت نهادن بیشتر آنان از سوی رومیان انجامیده و کشفیات اخیر مواد فرهنگی نیز مویذ این دیدگاه است: "نهایتاً می‌توان گفت هرچند تلقی مثبت رومیان از کوروش به گشودن زوایای جدیدی از تاریخ وی نینجامیده، اما وی را در ذهنیت مردم جهان مدیترانه به نماد بارزی از یک فرمانروای آرمانی تبدیل کرده است".

تورج دریایی در مقاله خود به بررسی شواهد گسترده مرتبط با تلقی ساسانیان از کوروش و هخامنشیان پرداخته و میزان حفظ خاطره کوروش "تاریخی" در روایات یهودی و ارمنی، به عنوان نزدیک‌ترین ناقلان روایات به نجای پارسی (دوره ساسانی) را روشن کرده

است. دریایی همچنین می‌پرسد چون روایات سنتی فارسی میانه و اوایل دوره اسلامی و کتیبه‌های دودمان‌های فَرْتَرکا و دارایان [شاهان محلی پارس] عناصری از هخامنشیان (هرچند بدون اشاره صریح به کورش) را دربر داشته‌اند، چرا خود ساسانیان فاقد آگاهی تاریخی از آنانند؟ او پاسخ به این پرسش را در سرشت تاریخ‌نگاری ساسانی در دوره پسا-باستان متأخر می‌یابد: "چون تاریخ باستان ارمنستان رنگ مسیحی، و بعدها تاریخ اسلامی رنگ قرآنی به‌خود گرفته است، پس تاریخ ایران نیز باید رنگ زردشتی/اوستایی به‌خود گرفته باشد". از دید دریایی روایات حماسی و تاریخی ایران با هدف توجیه سلطنت ساسانیان، با جهان‌بینی زردشتی رنگ و لعاب خورده و در نتیجه تاریخ هخامنشیان و کورش بزرگ در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود. از شاهان بزرگ هخامنشی تنها بازتابی خفیف در نام دارای دارایان باقی‌مانده و از سوی دیگر یادمان‌های آنان به شاهان حماسی عصر پهلوانی پیوند می‌خورد. کورش در حافظه تاریخی جوامع یهودی و مسیحی باقی مانده، اما در بین خود اشراف و نخبگان پارسی به بوته فراموشی سپرده می‌شود.

اولگام. داویدسن به بررسی شباهت‌های مضمونی حماسه کیخسرو کیانی در شاهنامه، با کتیبه‌های هخامنشی و استوانه کورش می‌پردازد. شاهنامه نابودی بتکده‌ای به‌دست کیخسرو و ساخت آتشگاه شکوهمندی به‌جای آن را، روایت کرده است که به شهری تازه بدل می‌شود. از جمله مضامین مشترک این حماسه با کتیبه XPh خشایارشا، گزینش شاه از بین برادران رقیب او با پشتیبانی ایزدی است: خشایارشا در کتیبه مزبور گزینش خود به مقام ولایتعهدی را مرهون خواست اهوره‌مزدا می‌داند؛ کیخسرو نیز که برای ولایتعهدی با مدعی آن فربرز در رقابت بود، فره ایزدی دریافت می‌کند. خشایارشا در کتیبه مشهور دیوان خود (XPh)، از تبدیل "دیوکه" (دَیَوَه‌دانه)ها به جایگاه پرستش اهوره‌مزدا سخن رانده (پرستش "در زمان مقرر و بنابر آیین"؛ یا بنابر ترجمه دیگر، "بنابر نظم در بلندی" [آرتاچَه برَزمَنی])، و کیخسرو نیز بتکده را به جایگاهی مقدس، همان آتشگاه آدورگشنسپ تبدیل کرده است. داویدسن در آخرین قیاس خود، در نامه‌ای به انشاء کاتب کیخسرو عنصری "جهانمند" را ردیابی کرده و آن را بازتابی از کتیبه کورش می‌داند. وی معتقد است این عناصر، "بر روایات سنتی ایرانی، و از آنجا بر کتیبه‌های هخامنشی، و سرانجام بر خود شاهنامه فردوسی تأثیرگذار شده‌اند".

- Burckhardt, Jacob. 2000. *Werke: Kritische Gesamtausgabe*. Vol. 10. C. H. Beck/Schwabe & Co.
- Garrison, Mark B. 2018. *The Ritual Landscape at Persepolis: Glyptic Imagery from the Persepolis Fortification and Treasury Archives*. Studies in Ancient Oriental Civilization 72. The Oriental Institute of the University of Chicago.
- Garrison, Mark B. 2011. "The Seal of 'Kuraš the Anshanite, Son of Šešpeš (Teispes), PFS 93*: Susa – Anšan – Persepolis." In *Elam and Persia*, edited by Javier Álvarez-Mon and Mark B. Garrison, 375–405. Eisenbrauns.
- Garrison, Mark B., and Margaret Cool Root. 2001. *Seals on the Persepolis Fortification Tablets*. Vol. I (1/2): *Images of Heroic Encounter*. Oriental Institute Publications 117. The Oriental Institute of the University of Chicago.
- Henkelman, Wouter F. M. 2011. "Cyrus the Persian and Darius The Elamite: A Case of Mistaken Identity." In *Herodot und das persische Reich / Herodotus and the Persian Empire: Akten des 3. Internationalen Kolloquiums zum Thema 'Vorderasien im Spannungsfeld klassischer und altorientalischer Überlieferungen, Innsbruck 24.–28. November 2008*, edited by Robert Rollinger, Brigitte Truschnegg, and Reinhold Bichler. *Classica et Orientalia* 3, ser. eds. Reinhold Bichler, Bruno Jacobs, Giovanni B. Lanfranchi, Robert Rollinger, et al., 577–634. Harrassowitz.
- . 2008. *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification*. Achaemenid History 14. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.
- . 2003. "Persians, Medes, and Elamites: Acculturation in the Neo-Elamite Period." In *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia*, edited by Giovanni B. Lanfranchi, Michael Roaf, and Robert Rollinger, 181–231, table 2, pls. 9–15. *History of the Ancient Near East – Monographs* V. S.A.R.G.O.N. Editrice e Libreria.
- Potts, Daniel T. 2016. *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*. Second edition. New York: Cambridge University Press.
- Rollinger, Robert. 2017. "Monarchische Herrschaft am Beispiel des teispidischachaimenidischen Großreichs." In *Monarchische Herrschaft im Altertum*, edited by Stefan Rebenich, 189–215. *Schriften des Historischen Kollegs*, Band 94. Walter de Gruyter.
- . 2014. "Das teispidisch-achaimenidische Großreich: Ein 'Imperium' avant la lettre?" In *Imperien und Reiche in der Weltgeschichte: Epochenübergreifende und globalhistorische Vergleiche*. Vol. I: *Imperien des Altertums, Mittelalterliche und frühneuzeitliche Imperien*, edited by Michael Gehler and Robert Rollinger, 149–192. Harrassowitz Verlag.

- Shayegan, M. Rahim. 2012. *Aspects of History and Epic in Ancient Iran: From Gaumāta to Wahnām*. Hellenic Studies Series 52. Center for Hellenic Studies.
- Stronach, David. 1997. "Anshan and Parsa: Early Achaemenid History, Art, and Architecture on the Iranian Plateau." In *Mesopotamia and Iran in the Persian Period: Conquest and Imperialism, 539-331 BC: Proceedings of a Seminar in Memory of Vladimir G. Lukonin*, edited by John Curtis, 35-53. British Museum Press.
- Tavernier, Jan. 2011. "Iranians in Neo-Elamite Texts." In *Elam and Persia*, edited by Javier Álvarez-Mon and Mark B. Garrison. Eisenbrauns, 191-261.